

واژگان عربی ۳

(لغات مهم هر درس، جمع‌های مکسر، مرادف، مضاد، کلمات مشابه، جملات مهم، قواعد ترجمه‌ای مهم)

تهیه و تنظیم: **مادرالمی**

اردیبهشت ۱۳۹۳

درس ۱:

- تلقّی می‌بینی، ملاقات می‌کنی
- تهوی: دوست می‌داری
- أهملها: آن را به خود واگذار
- أتاک: نزد تو آمد
- هب: ببخش
- لدن: نزد
- وهاب: بسیار بخشنده
- آت: بده، عطا کن
- وعدتنا: به ما وعده دادی
- أنطقنی: مرا به سخن در آور
- وفق: توفیق بده
- ازکی: بهتر، برتر
- تجود: می‌بخشی
- سعة: گشایش، فراخی، وسعت
- لقاء: دیدار
- هوا: آرزو، خواسته
- منی (ج منیة): آرزوها
- رام: خواست
- باع: فروخت
- عاد: بازگشت
- جال: جولان داد، قدرتمایی کرد
- لاق: شایسته بود
- أمراء: حاکمان
- أن یصفوا: که تجویز کنند
- دواء: دارو
- یفید لشفائه: برای مداوای آن مفید باشد
- دار: چرخید، جریان یافت
- حیر: مرکب، جوهر
- یرث: ارث می‌برد
- أعلى: بالاترین
- تب علینا: توبه ما را بپذیر
- تواب: بسیار توبه پذیر
- عزم علی: تصمیم گرفت
- بحث عن: جست و جو کرد
- شعر ب: احساس کرد
- أخذ ب: گرفت
- یهتم ب: توجه می‌کند، اهتمام می‌ورزد
- بنین: پسران
- بنات: دختران
- علی حدّ سواء: به طور یکسان
- لا یدع: ترک نمی‌کرد
- راح: رفت
- قبل: بوسید
- أجلس: نشاند
- انزعج: ناراحت شد
- ندم: پشیمانی

درس ۲:

- بِحَفَاوَةٍ: به گرمی
- يَجِبُ أَنْ لَا نَسْمَحَ: نباید اجازه دهیم
- مُتَرَفُونَ: ثروتمندان
- رَاكِبُونَ: سواران
- مَرَاكِبُ: مرکب‌ها، اسب‌ها
- قَامُوا بِتَبَجِيلِهِ: به بزرگداشت او پرداختند
- صَاحٌ: فریاد زد
- مَا أَرَدْتُمْ: چه چیزی اراده کرده‌اید
- خُلِقَ: منش، خوی
- نَعِظُمْ: بزرگ می‌داریم
- تَشَقُّونَ: سخت می‌گیرید
- عَبَثٌ: بیهوده
- هَيَّئْنَا: تهیه کردیم، آماده کردیم
- مُرَافِقِيكَ (مُرافِقِينَ + ك): همراهانت
- دَوَابُّ (ج دَابَّةٌ): چهارپایان، حیوانات
- نَأْبَى: ابا داریم، رد می‌کنیم
- ثَمَنٌ: بها، قیمت
- تَعَوَّدْنَا: عادت کردیم
- نَرَجُو: امیدواریم
- خَرَّاجٌ: مالیات
- أَنْ نَأْمَنَ: که در امان باشیم
- ظَهَرَ: کمر، پشت
- لَمْ يَنْهَ: او را منع نکرد
- لَمْ يَرْجُ: امید نداشت
- شَعَرَ بِالتَّعَبِ: احساس خستگی کرد
- لَيْسَتْ رِيحٌ: تا استراحت کند
- مَا بَكَ: تو را چه شده؟
- لَمْ يُشْفَ: شفا نیافت
- أَلْقَيْتَهُ: او را انداختم
- وَقَعَ: افتاد
- إِرْضٌ: راضی شو
- أَدْعُ: بخواه
- هَوْنٌ: فروتنی، متانت
- بَرٌّ: نیکی، خوبی
- مَدِينٌ: مقروض، بدهکار
- ظَاهِرَةٌ: پدیده
- قَوْسٌ قَزْحٌ: رنگین کمان
- مَاطِرَةٌ: بارانی
- أَلْوَانٌ: رنگ‌ها
- خَلَابَةٌ: دلربا
- يَحْدُثُ: ایجاد می‌شود
- انْكَسَارٌ: شکسته شدن
- مَدَى الْحَيَاةِ: در طول زندگی
- جُثَّةٌ: بدن، پیکر
- فَتْرَةٌ: زمان، دوره
- رَايَةٌ: پرچم
- سِجْنٌ: زندان

درس ۳:

- نُری: نشان می‌دهیم
- نُری: می‌بینیم
- ثقافات (ج ثقافة): فرهنگ‌ها
- علی مَرَّ العُصور: با گذشت عصرها
- أسالیب (ج أسلوب): روش‌ها
- استخدام: به کار گرفت
- تَشْمِلُ: شامل می‌شود
- فِئَات (ج فِئَة): گروه‌ها
- صَرَّفْنَا: به شکل‌های مختلف در آوردیم
- لُجِّي: عمیق
- يَغْشَى: دربر می‌گیرد
- أَخْبَرْنَا: به ما خبر داد
- لَا يَسْتَطِيعُ: نمی‌تواند
- يَغْوِصُ: غواصی می‌کند، فرو می‌رود
- عِشْرِينَ: بیست
- مِئَة: صد
- مَا تَيْنِ: دوایست
- مُعَدَّات: تجهیزات
- حَدِيثَة: جدید
- هُنَاكَ: آنجا
- الشَّعَاع الضَّوئِي: پرتو نوری
- يَتَكَوَّنُ: تشکیل می‌شود
- ألوان: رنگ‌ها
- يَخْتَفِي: پنهان می‌شود
- سأل: جاری شد
- دَم: خون
- أَسْوَدَ: مشکی
- أزرَق: آبی
- يُسَبِّبُ: باعث می‌شود
- نباتات (ج نبات): گیاهان
- ثمرات (ج ثمرة): میوه‌ها
- إِضَافَة إِلَى: علاوه بر
- أَعَمَّ: عام‌تر
- جَمَاد: جسم بی‌جان، جامد
- نَوَاة: هسته
- جُسِيم: جسم کوچک
- سُمِّيَ: نامیده شد
- حَائِز: برنده
- قَرِين: جفت
- صَرَّحَ: تصریح کرد، بیان کرد
- يُشِيرُ: اشاره می‌کند
- مَثَابَة: مانند
- شُعُور: احساس
- خَفِيَ: پنهان، مخفی
- أَثْنَاء: میان
- أَبْحَاث: تحقیقات
- فَخْمَة: با شکوه
- أُمِّي: بی‌سواد
- بِيئَة: محیط
- تَلَقَّى: گرفت، فهمید، دریافت کرد
- صَبَاح: صبح
- رَأَاهُمْ: آن‌ها را دید
- حَنُون: بسیار مهربان
- حَيَّا: سلام داد
- حَكَمَ: داور
- بَهْجَة: شادمانی
- أَتَمَمْتُ: تمام کردم
- نَصْر: یاری

درس ۴:

- نَشَأَت: رشد یافت، تربیت شد
- فَتَاة: دختر جوان
- سِيَادَة: سروری
- فَرُوسِيَّة: دلاوری
- قَادَة (ج قَائِد): فرماندهان
- فُرْسَان: سوارکاران، دلاوران
- أَنَّى: چطور؟، چه وقت؟، چگونه؟، کجا؟
- يَدُومُ: ادامه می‌یابد
- فَقَدَت: از دست داد
- حُرُوب: جنگ‌ها
- كَابَة: افسرگی، اندوه
- أَشْرَقَت: طلوع کرد، تابید
- أَحَسَّت: احساس کرد
- سَكِينَة: آرامش
- أَنشَدَت: سرایید
- تَحَوَّلَت: تغییر کرد
- بَكَائَة العَرَب: دختر بسیار گریان عرب
- بَعَث: رستاخیز، قیامت
- نُشُور: برانگیخته شدن
- ذَوَّقَت: چشاند
- رَبَّت: تربیت کرد
- قِيم: ارزش‌ها
- إِشْتَدَّت: شدت یافت
- إِندَفَعَت: روانه شد، رهسپار شد
- جِيُوش: سپاهیان
- أَسْلَمْتُمْ: اسلام آوردید
- أَعَدَّ: آماده کرد
- جَزَيْل: فراوان
- إِصْبَرُوا: صبر کنید
- صَابِرُوا: پایداری کنید
- رَابِطُوا: آماده شوید، مرزبانی کنید
- قَامَت: درخواست
- أَحْضَرَت: حاضر کرد، آماده کرد
- أَسْلِحَة (ج سلاح): سلاح‌ها
- أَلْبَسَت: لباس پوشاند
- وَاحِدًا فَوَاحِدًا: یکی پس از دیگری
- شَبَّعْتَهُمْ: آن‌ها را همراهی کرد
- مُكَبِّرِينَ: تکبیر گویان
- يَدْعُونَ: دعا می‌کنند، می‌خواهند
- أَنْ يُقَوِّيَ: که قوی گرداند
- أَشْفَقَ عَلَيَّ: دلسوزی کرد
- نَبَأٌ: خبر
- تَوَاجَهَ: مواجه می‌شود
- يُحْصَى: شمرده می‌شود
- عَائِدِينَ: بازگشت‌کنندگان
- جَرَّت: جاری شد
- دُمُوع: اشک‌ها
- بُكَاءٌ: گریه
- عَوِيلٌ: گریه و زاری
- نَاقِلٌ: گوینده
- تَرَنَّمَت: زیر لب سخن گفت، زمزمه کرد
- لَا تَحْسَبَنَّ: هرگز مپندار
- عَرِيقٌ: ریشه‌دار، با اصل و نسب
- قَلِقَةٌ: نگران
- بَالٌ: فکر، اندیشه
- مَرَّةً أُخْرَى: یک بار دیگر
- أَهَمُّ: مهم‌ترین
- صَامِتٌ: ساکت
- غَايَات: اهداف
- تُحْرِقُ: می‌سوزاند
- فَارِسٌ: سوار کار
- فَرَسٌ: اسب
- يُوَاصِلُ: ادامه می‌دهد
- مُوَاصَلَة: ادامه دادن
- سَائِرٌ: رونده
- وَاجَهٌ: روبرو شد
- كَادَ يَقْتُلُهُ: نزدیک بود او را بکشد
- أَخَذَ بِالزَّمَامِ: افسار را گرفت
- صَاحٌ: فریاد زد
- هَازِيٌّ: مسخره کننده، استهزاء کننده
- مُرُوءَةٌ: جوانمردی
- قَطَعَ: طی کرد، پیمود
- تَمَرٌ: عبور می‌کند
- سَحَابٌ: ابر
- مُعْرَضُونَ: روی گردانان
- بَطَلَةٌ: زن قهرمان
- هَيَّوْا: بشتابید
- يَطْنُونَ: گمان می‌کنند
- مُتْرَبِّصٌ: در کمین
- أَحْفَادٌ (ج حَفِيد): نوادگان، فرزندان
- تَعَالَوْا: بیایید
- أُصَيْبٌ: دچار شد
- مَذْعُورٌ: وحشت زده
- مَادِحٌ: مدح کننده

درس ۵:

- طلّاع: پیشگامان
- حصّة: زنگ، قسمت
- یکفّی: کافی است
- حفّلة: جشن
- تتعقّد: برگزار می‌شود
- أسبوع: هفته
- قادم: آینده
- ضوؤاء: سر و صدا
- أرفعُ شأنًا: با منزلت‌ترین
- دُقّ: زده شد
- مَمَرّ: راهرو
- نادتتی: مرا صدا زد
- قَلِقَة: نگران، پریشان
- صورة: عکس، تصویر
- حنان: مهربانی
- زمیلات: هم‌شاگردی‌ها، هم‌کلاسی‌ها
- لم یبق: باقی نمانده است
- ذکری، ذاکرة: یاد و خاطره
- نِمْتُ: خوابیدم
- مُزدحمَة: شلوغ
- قاعة: سالن
- ألحّ علی: اصرار کرد، پا فشاری کرد
- ستار: پرده
- ملوئَة: رنگارنگ
- أصفر: زرد
- أزرق: آبی
- أحمر: قرمز
- أبيض: سفید
- أسود: مشکی
- أخضر: سبز
- ضحّی بنفسه: فداکاری کرد، جانفشانی کرد
- شعب: ملت
- سراج: چراغ
- یخفِق: می‌تپد، می‌زند
- غارقة: غرق
- منبر: تریبون
- یصفّقون: دست می‌زنند
- متلون: رنگارنگ (ریاکار)
- یزول: از بین می‌رود
- تضحیات: فداکاری‌ها
- ساعدت: کمک کردم
- فظّ: درشت خوی
- انفضوا: پراکنده شدند
- ممت: کراهت و بدی، دشمنی
- سلّم: نزدبان، پلکان
- لست علی شیء: تو چیزی نیستی
- لا تسقط: پائین مینداز
- أسفل: پائین‌تر
- رفق: دوستی، مهربانی
- لا تُحمّلن: هرگز تحمیل نکن
- لا یطیق: طاقت ندارد
- تکسیره: او را می‌شکنی
- جبر: ترمیم، جبران

درس ۶:

- فَرَصَ: فرصت‌ها
- قِيَمَةَ: ارزشمند
- يَفْقَهُونَ: یاد می‌دهند
- شَيْبَ: پیری
- شَجَّعَ: تشویق کرد
- اسْتَشِيرُ: مشورت می‌کنم
- خَيَالٌ عَارِضٌ: خیال گذرا
- مُجْتَمَعٌ: جامعه
- طَيْرَانٌ: پرواز
- تُعَانِي: رنج می‌برد
- آذَانُ (جُ أذُنٌ): گوش‌ها
- إِحْذَرُ: دوری کن
- خُمُولٌ: سستی، تنبلی
- زَوَّدَ: مجهز کرد
- بُلُوغٌ: رسیدن
- دَهْرٌ: روزگار
- حَاسَّةٌ: حس
- لَا يَدُومُ: دوام ندارد، ادامه ندارد
- حَادَّةٌ: تیز
- جُبْنٌ: ترس
- اجْتِنَابٌ: دوری
- عَارٌ: ننگ
- اصْطِدَامٌ: برخورد
- مَكْرُمَةٌ: بزرگی
- اَثْنَاءٌ: میان
- قَدَرٌ: تقدیر
- موجات قصيرة: موج‌های کوتاه
- أُدَيْتُ: انجام دادم، ادا کردم
- حَجْمٌ: اندازه
- يِرْخُصُ: ارزان می‌شود
- بَعْدٌ: فاصله
- كِلَا: هر دو
- يَتَمَتَّعُ: بهره می‌گیرد
- قَعَدَ: نشست
- صَفْوُ الْمَاءِ: زلالی آب
- غَصٌّ: گلو گیر شد
- مُقْتَنَصٌ: شکار
- تَذَوَّقَ: چشید
- مُرٌّ: تلخی

درس ۷:

• مُعْتَدٍ: متجاوز	• تَشْتَكِي: شکایت می‌کند	• فَتَنَ: فتنه‌ها
• مُسْفِرَةٌ: شاد، خوشحال	• بَعْضُ الْأَحْيَانِ: گاهی اوقات	• مُظْلِمٌ: تاریک
• مُسْتَبَشِرَةٌ: بشارت دهنده	• لَا أَدْرِي: نمی‌دانم	• رَجَاءٌ: امید
• ضاحك: خندان	• لَا نَلْتَفِتُ: متوجه نمی‌شویم	• نشاط: شادابی
• غَبْرَةٌ: غبار نشسته، غمگین و گرفته	• صَيْدَلَةٌ: داروسازی	• عَدَّ: به حساب آورد
• يَمْنُونُ: منت می‌گذارند	• مَارِقٌ: برگشته، خارج شده	• مَوَاهِبٌ: نعمت‌ها
• كَفْرَةٌ (ج کافر): کافران	• دَهْشَةٌ: شگفتی	• عَيْشٌ: زندگی
• فَجْرَةٌ (ج فاجر): بدکاران	• نَسْتَعِينُ: کمک می‌گیریم	• أَنْبَتْنَا: رویانندیم
• كيمياء: شیمی	• ضَالِّينَ: گمراهان	• تَجَاهٌ: مقابل
• يَرْحَلُونَ: مسافرت می‌کنند	• لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ: نزاییده و نزاییده شد	• ذَرِيعَةٌ: بهانه، وسیله
• باحثین: جست و جو کنندگان	• كُفُوٌ: همتا	• غَايَةٌ: هدف
• انشَقَّتْ: شکافته شد	• صَمَدٌ: بی‌نیاز	• زَهْوَقٌ: از بین رفتنی
• انكدرت: کدر شد، تاریک شد	• أَثِيمٌ: گناهکار	• مَسِيطَرَةٌ: مسلط، چیره
• حامیة: سوزان	• غَرٌّ: مغرور کرد	• قُوًى: نیروها
• شَفَقَتَيْنِ: دو لب	• مَجَالٌ: زمینه، عرصه	• أَنْ نَمُنَّ: که منت بگذاریم
	• كُونٌ: هستی	• أُسْتَضْعَفُوا: مستضعف واقع شدند

مضادها:

• رَجَاءٌ ≠ يَأْسٌ (امید ≠ نا امید)	• مُرٌّ ≠ حُلُوٌ (تلخ ≠ شیرین)
• فَانِيٌّ ≠ بَاقِيٌّ (از بین رفتنی ≠ باقی)	• جُبْنٌ ≠ إِقْدَامٌ (ترس ≠ شجاعت)
• كَسِيلٌ ≠ نَشَاطٌ (تنبلی ≠ شادابی)	• عَارٌ ≠ مَكْرَمَةٌ (ننگ ≠ بزرگی)
• ضَوْءٌ ≠ ظَلَامٌ، ظَلَمَةٌ (روشنایی ≠ تاریکی)	• زَادٌ ≠ نَقْصٌ (زیاد شد ≠ کم شد)
• سُرُورٌ ≠ حُزْنٌ (شادی ≠ اندوه)	• شَيْبٌ ≠ شَبَابٌ (پیری ≠ جوانی)
• فِقْدَانٌ ≠ حُصُولٌ (از دست دادن ≠ بدست آوردن)	• عُقْبِيٌّ ≠ دُنْيَا (آخرت ≠ دنیا)
• ذَكَرٌ ≠ أُنْثَى (مذکر ≠ مؤنث)	• حَرَمٌ ≠ أَحَلٌّ (حرام کرد ≠ حلال کرد)
• بَنِيْنٌ ≠ بَنَاتٌ (پسران ≠ دختران)	• مَوْتٌ ≠ حَيَاةٌ (مرگ ≠ زندگی)
• مَقْدَمَةٌ ≠ آخِرٌ (جلو ≠ آخر)	• السُّكُونُ ≠ حَرَكَةٌ (سکون ≠ حرکت)

مرادفها:

- دَع = اُتْرُك (رها کن، ترک کن)
- يَدَعُ = يَتْرُكُ (ترک می‌کند، رها می‌کند)
- عَطْشَان = ظَمَان (تشنه)
- عَوِيل = بُكَاء (گریه و زاری)
- أَرْكَى = أَفْضَل (برتر)
- تَهْوَى = تَحَبُّ (دوست می‌داری)
- نَشَأُ = تَرَبُّ (رشد یافت، تربیت شد)
- أَحْسَنُ = شَعْر (احساس کرد)
- حَرْب = مَعْرَكَة = قِتَال (جنگ)
- جَرَى = سَال (جاری شد)
- عُقْبَى = آخِرَة = أُخْرَى (آخرت)
- تَحَوَّلَ = تَغَيَّرَ (تغییر کرد)
- بَرٌّ = إِحْسَان (نیکی)
- عَيْش = حَيَاة (زندگی)
- خَشِيَ = خَاف (ترسید)
- خُمُول = كَسَل، كَسَالَة (سستی، تنبلی)
- قَعَدَ = جَلَسَ (نشست)
- قَامَ = نَهَضَ (برخواست، ایستاد)
- زُمْرَة = فِئَة (گروه)
- ذَهَبَ = رَاح (رفت)
- بَعَثَ = نُشِرَ (قیامت)
- أَغْنِيَاءُ = مُتْرَفُونَ (ثروتمندان)
- نَبَأٌ = خَبْر (خبر)
- لُجِيٌّ = عَمِيق (عمیق)
- يَسْتَطِيعُ = يَقْدِرُ (می‌تواند)
- مَشَعَلٌ = سِرَاج (چراغ)

کلمات مشابه:

- دَعَا: دعوت کرد، دعا کرد(دعو) / وَدَعَّ: رها کرد، ترک کرد / وَعَدَّ: وعده داد / عَادَ: بازگشت(عود) / عَدَّ: شمرد، به حساب آورد / عَدَى: دشمنی کرد(عدو)
- أَلْقَيْتُ: انداختم، رها کردم / لَقِيتُ: دیدم / تَلَقَّيْتُ: فهمیدم
- اِنْدَفَعَ: رهسپار شد / دافع: دفاع کرد / دفع: رد کرد، پرداخت کرد
- بُكَاءٌ: گریه / باکی: گریان / بَکَاءٌ: بسیار گریان / كَابَةٌ: افسردگی
- قَنَصَ: شکار کرد / نَقَصَ: کم شد / قَصَّ: بازگو کرد / غَصَّ: در گلو گیر کرد
- مُرٌّ: تلخ / مَرءٌ: انسان / مَمَرٌّ: راهرو / مَرٌّ: عبور کرد / مُرْوَةٌ: جوانمردی
- أَخْبَرْنَا: به ما خبر داد / أَخْبَرْنَا: به ما خبر بده / أَخْبَرْنَا: خبر دادیم
- لَوْنٌ: رنگ / ألوان: رنگ‌ها / مُلَوَّنَةٌ: رنگارنگ / متلون: رنگارنگ(ریاکار)
- الحِصُولُ على: دست‌یابی به چیزی / الوصول إلى: رسیدن به چیزی
- مَطَرٌ: باران / ماطرَةٌ: بارانی / أمطار: باران‌ها
- بَيْئَةٌ: محیط / مِئَةٌ: ۱۰۰ / فِئَةٌ: گروه / شَفَّةٌ: لب
- قَبَّلَ: بوسید / أقبَلَ: روی آورد / قَبِلَ: قبول کرد، پذیرفت
- تَقَبَّلَ: بوسیدن / إقبَلَ: روی آوردن / قَبُولٌ: پذیرفتن
- يَهْدِي: هدایت می‌کند / يُهْدِي: هدیه می‌دهد، اهداء می‌کند
- تَعْلِيمٌ: یاد دادن / تَعَلَّمَ: یاد گرفتن
- صَاحٌ: فریاد زد / سَاحَةٌ: میدان
- أَعَدَّ: آماده کرد / عَدَّ: به حساب آورد
- نَرَى: می‌بینیم / نُرَى: نشان می‌دهیم
- تَدَوَّقَ: چشید / ذَوَّقَ: چشانند
- صَفَّقَ: دست زد / شَجَّعَ: تشویق کرد
- قَدَّمَ: تقدیم کرد / تَقَدَّمَ: پیشرفت کرد
- جَنَاحٌ: بال / نَجَاحٌ: موفقیت
- أُمِّي: بی‌سواد / أُمِّي: مادرم
- بَرٌّ: نیکی / بَرٌّ: خشکی
- جَلَسَ: نشست(ثلاثی مجرد) / أَجْلَسَ: نشانند(إفعال)
- يَذْهَبُ: می‌رود(ثلاثی مجرد) / يُذْهَبُ: می‌برد(إفعال)
- بَنَاتٌ: دختران / نَبَاتٌ: گیاه
- صَامِدٌ: پایدار / صُمُودٌ: پایداری
- عَادَ: بازگشت / تَعَوَّدَ: عادت کرد
- يَسْمَعُ: اجازه می‌دهد / يَسْمَعُ: می‌شنود
- قَتَلُوا: کشتند / قَاتَلُوا: جنگیدند
- دَمٌ: خون / دَمَعٌ: اشک

جملات مهم:

۱. مَتَى مَا تَلَقَ مَنْ تَهْوَى دَعَ الدُّنْيَا وَ أَهْمِلَهَا: هر گاه کسی را که دوست می‌داری دیدی دنیا را رها کن و به خود واگذار.
۲. أَوْ كَظَلَمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجَى يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ: مانند تاریکی‌هایی در دریای عمیق که موجی از بالایش موجی است آن را در بر می‌گیرد
۳. وَ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ: هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شدند مرده مپندار بلکه نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.
۴. لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ: اگر درشت‌خوی سنگ‌دل باشی از پیرامونت پراکنده می‌شوند.
۵. قَدْ يَضُرُّ الشَّيْءُ تَرْجُ نَفْعَهُ رَبُّ ظَمَانَ بِصَوِّ الْمَاءِ غَصٌّ: گاهی چیزی که سودش را امید داری، ضرر می‌رساند چه بسا تشنه‌ای که به زلالی آب گلوگیر شود
۶. إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكَ اللَّيْلُ الْمُظْلِمُ فَعَلَيْكَم بِالْقُرْآنِ: هر گاه فتنه‌ها مانند تکه‌های شب تاریک شما را در بر گرفت پس بر شما باد به (مراجعه به) قرآن.

قواعد ترجمه‌ای مهم:

۱. صیغه‌های کان + فعل ماضی = ماضی بعید
کانوا قَدْ اِكْتَشَفُوا: کشف کرده بودند
کانوا قَدْ اِعْتَقَدُوا: اعتقاد داشته بودند
۲. صیغه‌های کان + فعل مضارع = ماضی استمراری
کانوا یرحلون: مسافرت می‌کردند
كُنْتُ اَظُنُّ: گمان می‌کردم
۳. لَمْ یا لَمَّا + فعل مضارع = ماضی نقلی یا ساده منفی
لَمْ يُقَبَّلْ: نبوسید (لَمْ يُقَبَّلْ = مَا قَبَّلَ) / لَمْ يَبْقَ: باقی نمانده است / لَمْ يُشَفَّ: شفا نیافت
۴. مفعول مطلق تأکیدی با قیدهایی مانند «قطعاً، حتماً، بدون شک و ...» ترجمه می‌شود.
كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا: خداوند قطعاً با موسی سخن گفت
۵. مفعول مطلق نوعی (بیانی) با قیدهایی مانند «مانند، همچون، سخت، بسیار، به نیکی و ...» ترجمه می‌شود.
اِبْتَسَمَ لَهُمُ ابْتِسَامَةَ الْاَبِّ الْحَنُونَ: مانند پدری مهربان به آن‌ها لبخند زد.
۶. تمیزی را که از اسم تفضیل رفع ابهام می‌کند می‌توان به صورت یک کلمه و با افزودن «تر» یا «ترین» ترجمه کرد.
هُوَ اَرْفَعُ شَأْنًا: او با منزلت‌ترین است. / هُمْ اَحْسَنُ النَّاسِ اَخْلَاقًا: آن‌ها خوش‌اخلاق‌ترین مردم‌اند.
۷. مستثنی مفرغ در جملات منفی به صورت مثبت و با تأکید ترجمه می‌شود.
لَا تُسَاعِدْهَا عِنْدَ الطَّيْرَانِ اِلَّا اِذْنُهَا: هنگام پرواز فقط گوش‌هایش به او کمک می‌کند.
لَا يَتَمَتَّعُ بِهَذِهِ الْقُدْرَةِ اِلَّا الْخَفَاشُ: فقط خفاش از این قدرت بهره می‌برد.
۸. قَدْ + فعل مضارع: گاهی + فعل مضارع
قَدْ يَضُرُّ: گاهی ضرر می‌رساند
«والعاقبة للمتقين - التماس دعا»